

فردوسی و سروانتس



نیوشا طبیبی گیلانی

روزنامه‌نگار

«دن کیشوت»، یا همان‌طور که خود اسپانیایی‌ها می‌گویند، دن کیشوت، متنی است که آن را سراغاز رمان مدرن در اروپا می‌دانند. سروانتس با آفرینش این رمان، کاری سست‌رگ در تثبیت زبان و هویت اسپانیایی انجام داد. زبان اسپانیایی کاستیانیو یا کاستیلی، زبان نسبتاً جوانی به حساب می‌آید و در اصل یکی از زیرشاخه‌های گویش عامیانه لاتین بوده که پس از فروپاشی امپراتوری روم در شبه‌جزیره ایبری (اسپانیا و پرتغال) ماندگار شد. البته این زبان در کنار چند زبان دیگر مثل؛ عبری، عربی، گالیسیایی پرتغالی، باسکی و کاتالان، گویشوران محدودتری داشت، همچنین در قرن سیزدهم و با حمایت قدرت سیاسی و شخص آلفونسوی دهم، پادشاه کاستیا - اندک‌اندک جایگاه ادبی پیدا کرد. در قرون پانزدهم و شانزدهم و با اتحاد پادشاهی‌های کاستیا و آراگون و فتح اندلس، این زبان فراگیرتر شد. در اوایل قرن هفدهم میلادی، به‌ویژه پس از انتشار رمان «دن کیشوت» در ۱۶۰۵، این زبان تثبیت شد و وجهه ادبی و سراسری هم پیدا کرد. شاید قیاس مع‌الفارق باشد که بخواهیم اثر جاوران فردوسی بزرگ را با «دن کیشوت» از نظر ادبی مقایسه کنیم. این دو اثر در فرم و محتوا، فاصله‌ای عظیم با یکدیگر دارند. سروانتس برای اسپانیایی‌ها همان نقشی را دارد که دانته برای ایتالیایی‌ها و شکسپیر برای انگلیسی‌ها. اما فردوسی ما برای احیای هویت ملی و تثبیت و حیات‌بخشی دوباره زبان فارسی، کاری عظیم و ماندگار انجام داده است. احتمالاً سروانتس و دانته در زمان نوشتن آثار خود از اهمیت آنها، نقش خود و اثری که می‌آفریند اطلاع نداشته‌اند؛ اما فردوسی با درکی عمیق و دقیق از کاری که انجام می‌دهد، شاهنامه را آفریده است. بیت معروفی که همه ما آن را از بر هستیم، شاهد چنین ادعایی است: بسی رنج بردم در این سال سی / عجم زنده کردم بدین پارسی. زبان فردوسی و تعبیر و داستان‌های شاهنامه همچنان در زبان و زندگی روزمره ما جاری است و شخصیت‌های شاهنامه، کیخسرو، سیاوش، افراسیاب و ضحاک در هر دوره‌ای برای ما نمونه‌های زنده‌ای هم دارند و به نمادهای ملی اخلاق، شجاعت، وفاداری، صداقت و پاکدامنی با دروغ، خیانت و دورنگی مبدل شده‌اند. به این معنی، شاهنامه بیش از تنها یک مجموعه شعر در ذهن، روان، زبان و حیات ایرانی برای قرن‌های متوالی تأثیر گذاشته است. نقشی که با هیچ‌کدام از نمونه‌های آمده در بالا به‌ویژه «دن کیشوت» قابل مقایسه نیست. لودگی مبتذل و بسیار زشت و آزاردهنده یک فعال فضای مجازی میزان حساسیت مردم به نمادهای ملی و فرهنگی را نشان داد. ایرانی‌ها به اندازه دفاع از میهن در دفاع از مظاهر فرهنگی و میراث ملی، با آگاهی تمام واکنش نشان می‌دهند. اینجا سروانتس را با فردوسی بزرگ مقایسه کردم که بعد بگویم، اسپانیایی‌ها سروانتس را بسیار بیشتر از آنچه ما برای فردوسی انجام می‌دهیم، قدر می‌نهند. با آنکه «دن کیشوت» در زندگی مردم حضوری ندارد و بسیاری از اسپانیایی‌ها اصلاً آن را نخوانده‌اند، اما برای زنده نگه‌داشتن میراث فرهنگی سروانتس، یاد او را بزرگ می‌دارند. مهم‌ترین موسسه فرهنگی اسپانیا را به نام او کرده‌اند و هر جا که اقامت کرده و از هر جا که گذر کرده، یادبودی برایش ساخته‌اند. در شهر «آلکالا د انارس» در نزدیکی مادرید، خانه‌ای وجود دارد که می‌گویند محل تولد و خانه پیری سروانتس است. این شهر با همین اعتباری نام و تمام پیدا کرده، هر سال ده‌ها فستیوال در آن برگزار می‌شود، مجسمه سروانتس را در میدان اصلی بر بلندای سکویی گذارده‌اند و سخت احترام‌اش می‌کنند. در سراسر اسپانیا، مجسمه‌های دن کیشوت و خدمتکارش «سانچو پانزا» در ابعاد و اندازه‌های مختلف دیده می‌شوند. از این منظر ما برای فردوسی و شاهنامه کم‌کاری کرده‌ایم. ده‌ها داستان شاهنامه را می‌توان به آثار متنوعی به شیوه‌های مختلف انیمیشن، تئاتر و فیلم سینمایی تبدیل کرد. موسسه‌ای انتشاراتی در آمریکا داستان‌های معروف شاهنامه را به صورت کتاب‌های بسیار زیبای سمبلی و با استفاده از نقاشی‌های شاهنامه‌های بسیار قدیمی، تدوین و منتشر می‌کند. مجموعه‌ای از کتاب‌های کیمیک استریپ نوجوانانه به زبان انگلیسی هم دیده‌ام که داستان رستم را در مجلدهای کوچکی به دست می‌دهد. البته رستم دستان ما به مثابه پهلوان و شوالیه اروپایی با موهای طلایی و چشمان آبی به تصویر کشیده شده است از پادیه گویی است اگر از نقش شاهنامه در تثبیت هویت ملی چیزی عرض کنم، اما بر خلاف آنچه مدعیان آزادی بیان می‌گویند، اتفاقاً شاهنامه برای ایرانی، متنی مقدس است. این متن را می‌شود از وجه ادبی مورد نقد قرار داد اما تسمسخر فردوسی و اثر حیات‌بخش آن هتک حرمت و توهین به مقدسات ملی است. آن هرز زبان، در این هنگامه جنگ تمدنی که درگیر آن هستیم، بر علیه فرهنگ و قومیت ایرانی بی‌حرمتی کرد.

۱۶

۲۴ ساعت

24 HOURS

hammihanmedia@gmail.com

@Hammihanonline

• صاحب امتیاز و مدیرمسئول: غلامحسین کرپاسچی
• مشاوران: عباس عیدی و احمد زیدآبادی
• سردبیر: محمدجواد روح • معاون سردبیر: مهرداد خدیو • دبیر آنلاین: شبنم رحمتی
• دبیران گروه‌ها: فرزانه طهرانی (اقتصاد) • آرمین منتظری (دیپلماسی و بین‌الملل)
• علی ورامینی (رسانه و فرهنگ) • سمیه متقی (سیاست) • الناز محمدی (جامعه) • آرش خاموشی (عکس)
• مدیر اداری و آگهی‌ها: شاهرخ حیدری
• مدیر هنری: مهدی قربانی تبار
• هادی حیدری (طرح و کاریکاتور) • حروفچینی و ویراستاری: شهرام هادی

• تلفن روابط عمومی: ۸۸۷۴۹۳۰۰ • تحریریه: ۸۸۷۳۰۲۹۱ • آگهی‌ها: ۸۸۷۳۵۲۰۷ • نشانی: خیابان شهید بهشتی، خیابان پاکستان، کوچه دوازدهم، پلاک ۱۸
• لیتوگرافی و چاپ: هم‌میهن • تلفن چاپخانه: ۰۲۱۴۶۸۱۱۱۴ • توزیع: نشر گستر امروز نوین • تلفن: ۰۲۱-۶۱۹۳۳۰۰۰



به هر کجا با ایران درون نغمه‌ها

در سوگ احمد پژمان که در کالیفرنیا درگذشت



امیر بهاری

روزنامه‌نگار و پژوهشگر موسیقی

احمد پژمان زیباترین هنرمندی بود که در دوران کاری از نزدیک دیدم. صادق، سالم و سراسر با آن درک حیرت‌انگیز از موسیقی که از او آهنگ‌سازی یگانه ساخته بود.

اولین بار سال ۱۳۹۵ را او دیدم. قطعه دیورتیمنتوی او را نشر خانه هنر خرد به‌تازگی منتشر کرده بود. امکان این پیش آمد که با او گفت‌وگو کنم. قرارمان کافه‌ای در خیابان کوه نور تخت طاووس بود. چهار، پنج دقیقه‌ای دیر رسیدم. احمد پژمان که شخصیت‌تر از هنرمند کلاسیک بود، رأس ساعت رسیده بود. علی صمدپور هم که باعث‌وبانی این گفت‌وگو بود، حضور داشت. به محض رسیدن اتفاق عجیبی برایش رخ داد؛ چیزی که در دوران کاری ما بسیار کم تجربه کرده‌ام. راستش هراس دارم بگویم به جز این مورد، اصلاً تجربه نکرده‌ام ولی مصداق دیگری به‌خاطر نمی‌آید.

از در که وارد شدم همان سلام و علیک اول کار با ادبیات، لحن و لهجه‌ای بود که تو بگو انگار سال‌هاست کسی را می‌شناسی. دیواری بین ما نبود، دیواری که معمولاً آیلگو هنرمندان آن را می‌سازد؛ آیلگوی که در برخی موارد لطیف است و در اغلب موارد نجسب. به‌خصوص وقتی مقابل یک روزنامه‌نگار می‌نشینند. اما پژمان این را اصلاً نداشت، واقعاً نداشت و مقام گفت‌وگو با او آن قدر جذاب بود که دوست و رفیق بسیاری در ایران داشت.

به سیاق همیشه سعی کرده بودم شناختی داشته باشم و با آشنایی پیشین سراغ هنرمند بروم و حالا زمانی در مسند پرسشگر به او رسیده بودم که همه کارهای بزرگش را انجام داده بود. ۴۰ سال قبلش برای افتتاح تالار رودکی اپرا نوشته بود، آثار درخشانی مثل حماسه، ناگهان رستخیز و عیاران و... را خلق کرده بود، موسیقی متن‌های حیرت‌انگیزی برای فیلم‌هایی مثل شازده احتجاب، یک بوس کوچولو، بید مجنون و... ساخته بود و در دانشگاه استاد هنرمندانی چون حسین علیزاده، هوشنگ کامکار و... بود. من به‌زعم خودم آماده به این گفت‌وگو رفته بودم ولی این شکل از مواجهه، سازمان‌ها را به‌هم ریخته بود. در طول گفت‌وگو که با محوریت قطعه دیورتیمنتو انجام می‌شد، هر سؤالی از او می‌پرسیدم تمام تلاشش را می‌کرد اگر مثالی لازم است از دیگر آهنگ‌سازان بگوید. حتی وقتی مشخصاً درباره بخشی از قطعه خودش باید می‌گفت.

در گپ‌وگفت‌های دوستانه بعد از گفت‌وگو به علی گفت که آپدیت جدید - اگر اشتباه نکنم - نرم‌افزار سیبلیوس خوب نیست. من تعجب کردم. آن زمان هشتادویک سال داشت. علی بعد برایم توضیح داد که احمد پژمان خیلی به‌روز است و با نرم‌افزارهای امروزی آثارش را می‌نویسد.

از او پرسیدم روزش را چگونه می‌گذراند. گفت صبح زود بیدار می‌شود و هر اتفاقی هم بیفتد، ساعت هشت شروع به نوشتن موسیقی می‌کند. اول با ویرایش قطعات قدیمی «دست گرمی» می‌کند و بعد شروع به کارهای جدید می‌کند. از او پرسیدم که در چهار ماه گذشته چقدر نوشتید که گفت پنج موموم!

بخش قابل‌توجهی از زندگی هنری او تصحیح آثار پیشین‌اش بود. یکی از دلایلی که آثار درخشانی مثل موسیقی متن «شازده احتجاب» را منتشر نمی‌کرد این بود که موسیقی ضبط‌شده آن دوره را دوست نداشت و می‌خواست با اصلاحات امروزی‌اش پارتیتورها را به‌زعم خودش غلط‌گیری شده ضبط و منتشر کند که متأسفانه میسر نشد. همیشه از آثارش ناراضی بود. اگر از او درباره آثارش سؤالی می‌پرسیدید، حتماً با اشاره به اینکه فلان جایش مسئله دارد و باید اصلاح شود سخن را آغاز می‌کرد.

وقتی نشر خانه هنر خرد در پروژه پارتیتور خوانی (پروژه‌ای که در آن هم کتاب نت موسیقی و هم سی‌دی صوتی قطعه منتشر می‌شد)، نت و موسیقی این اثر پژمان را منتشر کرد، گروهی در سال ۱۳۹۶ تصمیم گرفتند در تبریز

این قطعه را به‌شکل ارکسترال (اصل قطعه به‌شکل کوئنت منتشر شده بود) اجرا کنند. ارکستری که نوازندگانش بسیار جوان بودند؛ اغلب زیر ۲۰ سال. احمد پژمان آن زمان ایران بود و این اتفاق باعث شد که تصمیم بگیرد به هزینه خودش به تبریز برود و آنجا چندروزی ناظر تمرین قطعه‌اش از سوی این جوانان باشد. لحظات درخشانی بود. وقتی داشتند قطعه را تمرین می‌کردند چند باری متوقف‌شان کرد و اشکال گرفت که مثلاً اینجا باید فلان نُت باشد و نوازندگان می‌گفتند ما دقیقاً چیزی را که شما نوشتید، نواختیم و پژمان همان‌جا می‌گفت، نه این خوب نیست، چنین باشد بهتر است. زمان زیادی صرف این می‌شد که همان‌جا قطعه را ویرایش کند. مدام در حال تصحیح خودش بود. یعنی پرونده هیچ اثری برایش بسته نبود. در عین حال این نظر به کمال باعث نمی‌شد که از ارائه باز بماند.

احمد پژمان یکی از اولین روشنفکران موسیقی ایران است که در نسبت درستی با فقه جهان نو و اهمیت موسیقی‌های پاپیولار (عامه‌پسند) قرار می‌گیرند. مرتضی حنانه اولین استادی بود که سعی کرد تعدادی آهنگساز و نوازنده خوب در زمینه موسیقی پاپ تربیت کند و وقتی ابتهاج با آندش به رادیو، ارکستر پاپ رادیو را منحل کرد، حنانه تنها هنرمند با‌منزلتی بود که به این موضوع اعتراض کرد؛ دیگران ولی همگی خوشحال بودند. او عملکرد این ارکستر را قابل دفاع می‌دانست. احمد پژمان هم با کنج‌کاو وقتی در آمریکا زندگی می‌کرد برای فهم این موسیقی، دوره دوساله آکادمیکی در رشته موسیقی پاپ گذراند. به قول خودش می‌خواست به‌طور علمی بداند داستان این موسیقی چیست. بدش هم آن کارهای جالب‌توجه را در دهه ۶۰ و اوایل دهه ۷۰ در موسیقی پاپ لس‌آنجلسی انجام داد. ابایی هم از صحبت درباره آن ترانه‌ها نداشت. وقتی از او پرسیدم که حالا این ترانه‌های پاپ را صرفاً برای ارتقای می‌ساختید یا برای شما این بخش کاریتان هم جدی بود، گفت: «من هر آهنگی که ساختم، حتی آنها که تحت فشار پرداخت کرایه‌خانه‌ام بوده، باز هم باید اول دوست‌اش می‌داشتم تا بتوانم ارائه‌اش کنم.»

بسیار سختگیر بود ولی اگر آهنگساز یا نوازنده‌ای را دوست داشت، هراسی از گفتن نداشت. مثلاً ثمنین باغچه‌بان را دوست داشت، می‌گفت: «کسی مثل ثمنین» در ایران موسیقی با کلام کار نکرده است. معتقد بود که موسیقی ثمنین باغچه‌بان به‌شدت ایرانی است، بدون اینکه آدم بتواند در موسیقی او نشانه‌های مشخصی از موسیقی مطلقه خاصی پیدا کند. این را جادوی موسیقی باغچه‌بان می‌دانست اما بیش از هر چیزی آنچه را که در ثمنین باغچه‌بان ستایش می‌کرد، ایران دوستی او بود. می‌گفت، ایران را ترک کرده ولی انگار ایران با او همه‌جا می‌رود. ثمنین باغچه‌بان به‌واسطه اینکه استاد قطعه‌ساختن برای گروه کر بود، می‌توانست سرودهای درخشانی بسازد ولی در اوایل انقلاب نخواست این کار را بکند و تأکیر به مهاجرت شد. برای احمد پژمان این ایران نمادین ولی ایرانی‌اند رقیق‌اش خیلی محترم بود؛ چیزی که خود پژمان هم با آن درگیر بود. باینکه پژمان از ۹۰ سال عمرش دست‌کم ۶۰ سالش را بیرون از ایران زندگی کرد، لهجه «تهرونی» او به جای خودش باقی بود.

خانواده و زندگی در آمریکا تشکیل داده بود، ولی دوست داشت ایران زندگی کند و بیشتر در ایران باشد اما نمی‌شد. سن که بالاتر می‌رفت پروسه رفت‌وآمد سخت‌تر می‌شد. در دوران کرونا چندباری حرف زدیم. منتظر بود وضعیت بهتر بشود و دوباره به ایران بیاید. بعد که کرونا کم‌رنگ شد و رفت، هر بار که صحبت می‌کردیم، می‌گفت که می‌خواهد به ایران بیاید. من استانبول بودم. سال ۱۴۰۱ بود که گفت می‌خواهد به ایران برود ولی در استانبول هم کار دارد و قرار شد وقتی آمدنی شد، منت بر سر من بگذارد و دیدار کوتاهی داشته باشیم؛ اما نشد.

یعنی هیچ چیز آزاردهنده‌تر از این نیست که احمد پژمان چندسال آخر عمرش را به ایران نیاورد و زندگی‌اش در سرزمینی دیگر به پایان رسید. هنرمندی که از گوشه‌های ردیف تا موسیقی هورامی و موسیقی جنوب و دیگر نغمه‌های جای جای ایران در موسیقی‌اش موج می‌زند، دست آخر هزاران کیلومتر آن‌سوتر بدرد حیات می‌گود و به خاک سپرده می‌شود. چه خسرانی بیشتر از این برای خاک سرزمین؟

مهرمن

روزنامه

www.hammihanonline.ir

نگاه روزنامه‌نگار

«مکانیسم واژه» را فعال کنید
آقای پزشکیان!

مجتبی احمدی

روزنامه‌نگار

اعظم مُهمّات است

این روزها و شب‌ها، زیر سایه سیاه جنگ، و حالا که چپ و راست از «ماشه» و مکانیسم‌اش می‌شنویم، طبیعتاً اگر بگویند «مُهمّات»، سرمان سسوت می‌کشد به‌سمت آلات و ادوات جنگ، تیر و تفنگ و البته موشک! اما بخوانیم از حضرت سعدی -علیه‌الرحمه- که قرن‌ها پیش در «نصیحة الملوک» نوشته که دولتمرد باید «کاروان زده و کشتی شکسته و مردم زیان‌رسیده را تفقد حال به کمابیش بکند که اعظم مهمّات است».

آقای رئیس‌جمهور! هر جور حساب کنیم، امروز مردم ایران، دست‌کم از منظر اقتصاد، کاروان زده و کشتی شکسته و زیان‌رسیده‌اند؛ پس تفقد حال‌شان، اعظم مهمّات است.

تو چراغ خود برافروز!

گیریم که آن سه‌گانه بیگانه اروپایی -انگلیس، آلمان و فرانسه- که چندی پیش حضور منفعلانه آن‌ها را در محضر پریزیدنت آمریکا دیدیم، حالا ز فعال‌سازی «مکانیسم ماشه» سخن به‌میان آورده باشند، مردم اما «شما» را می‌شناسند؛ پس شما هم «مکانیسم واژه» را فعال کنید. «مکانیسم واژه» چیست؟ عرض می‌کنم.

آقای پزشکیان! ما مردم ایران، پشت‌مان به قرن‌ها واژه، ادبیات، فرهنگ و تمدن گرم است، قدر واژه‌هایمان را بدانید و با یک زبان روشن غیراداری، با مردم ایران حرف بزنید. بیاید قدرت گفت‌وگو را جدی‌تر بگیریم، مردم را محرم‌تر بدانید و همه مسائل را با آن‌ها در میان بگذارید.

حالا که سه‌گانه اروپایی از یک‌سو، و دوگانه اسرائیل -آمریکا از دیگرسو، پنجه انداخته‌اند به روی مردم ایران؛ پس شما با مردتان روبه‌رو شوید و با آن‌ها بی‌پرده و بی‌پروا سخن بگویید. به‌قول فردوسی بزرگ: «ایا دانشی مرد بسپار هوش!»، شما که اهل خرد و دانش اید و حتماً از نظریه «هبری تحول‌آفرین» آگاهید، پس خوب می‌دانید که پایه چنین راهبردی، ارتباطات شفاف و الهام‌بخش است اما مردم به‌رغم گرفتاری‌های فردی -به‌هدف‌های جمعی بیاندیشند و چراغ انسجام اجتماعی و اتحاد ملی را فروزان‌تر کنند؛

چنان که روشنائیش را در آن ۱۲ روز دیدیم.

آقای رئیس‌جمهور! به‌قول مولانا: توییکی نه‌ای، هزاری، تو چراغ خود برافروز! «مکانیسم واژه» را فعال کنید تا مردم بدانند که در داخل و خارج از این مرز پرطغر، چه‌خبر است؛ به مردم اعتماد کنید تا اعتماد مردم هم بازسازی شود.

برای بازسازی اعتماد، البته، باید واژه را به‌عمل گره بزنید، مردم می‌بینند، خوب هم می‌بینند، مردم، فرق خادم و خائن را می‌دانند و از شما که به‌باور رای دهندگان -خادمانه و مومنانه یا به این عرصه دشوار و ناهموار گذشتید، انتظار بیشتری دارند. سخنان یک‌سال پیش خود را مرور کنید و ببینید در آن حضور صادقانه انتخاباتی، گردن‌تان را برای چه حرف‌هایی گرو گذاشتید.

داستان را شما بنویسید

فعال‌سازی «مکانیسم واژه»، وجه دیگری هم دارد. آن سه‌تا، با زبان سخت «ماشه»، سخن می‌گویند؛ شما اما با اتکا به سرچشمه‌های حکمت ایرانی، از قدرت نرم «واژه» بهره بگیرید و در برابر آن آدم‌های بی‌مایه و تهدیدهای بی‌پایه، روایتی نو بسازید تا دنیا از زبان شما بشنود که طرف مقابل، حرف باطل می‌زند و حق ایران بزرگ و مردمان شریف‌اش را نادیده می‌گیرد. شما می‌توانید با «مکانیسم واژه»، بازتعریف روایت‌های حقوقی را پی بگیرید و تحریم‌بازی‌های آن‌ها را به چالش بکشید. مزیت فرهنگی و ادبی ایران بزرگ‌ما، پشتوانه این روایت‌سازی است. اکنون وقت آن است که داستان را شما بنویسید و قصه این خاک پاک و مردمان‌اش را، چنان‌که شایسته است، بازگو کنید. شما درست بگویید؛ رسانه‌ها و مردم می‌شنوند. شما می‌توانید با همین حروف الفبای فارسی، حکمت فرهنگی ایران را به دنیانشان بدهید.

آقای پزشکیان! ختم کلام؛ داستان‌گوی راستین این سرزمین باشید، اما اول- تا تدریث نشده -حرف مردم را بشنوید و با مردم حرف بزنید.

باز هم به‌قول سعدی:

«نیایدت که پریشان شود قواعد ملک

نگاه دار دل مردم از پریشانی

چنان که طایفه‌ای در پناه جاه تواند

تو در پناه دعا و نماز آیشانی».

